

اسلام، دین بیگانه با انسان

دکتر فیروز نجومی

در دین اسلام، انسان هیچ است. الله اما همه چیز است، ازل و ابد، آغاز و پایان. الله انسان را برای انسان خلق نکرده است. الله انسان را خلق کرده است و او را مکلف و موظف ساخته است که حمد او را گوید، عظمت و شکوه او را بستاید. پیوسته باو اندیشه کند، در برابر او سر تعظیم فرو آورده، تسلیم شده و احکام و فرامین او را بدون چون و چرا اطاعت کند. الله انسان را بنده آفریده است که بوی هستی دهد. الله بدون بنده مثل اربابی ست بدون رعیت. در قرآن، اگر بگوییم که اشاره ای به انسان یافت نمیشود، سخنی به مبالغه بیان نداشته ایم. این بندگان هستند که الله مکرر مورد امر و نهی خود قرار میدهد. الله انسان را به خلقت آورده است که آن کند و آن گوید که الله مقرر داشته است. الله راه و روش انسان را تعیین و تعریف کرده است. «راه مستقیم» تنها راهی است که انسان بآن سو باید روان شود. راه مستقیم راهی ست که پیمودن ش تنها میتواند در سجده های مکرر و طولانی در شب و روز و در سراسر زندگی میسر گردد. الله انسان را خلق کرده است که او را بجوید و خصلت و سرشت او را شناسایی کند. الله انسان را نی آفریده است که بخود و به وجود و هستی خود اندیشه کند. الله در سوره ی فرقان (۵۸ و ۵۹) پس از توصیف قهر و قدرت بیکران خود بعنوان تنها مرجع هستی، به بندگان توصیه میکند که در بزرگی و عظمت او تفحص کنند تا به راز وجود او آگاهی یابند و دانا شوند.

«بر خدایی تکیه کن که زنده است و هرگز نمیمیرد و به ستایش او پرداز که آگاهی او از گناه بندگان کافی است که آنها را ببخشد یا عذاب کند خدائی که آسمانها و زمین و فواصل آنها را در شش روز خلق کرده سپس بر عرش خدائی قرار گرفته و به صفت بخشندگی آراسته است. از مقام او و صفات او تفحص کن تا به اسرار او آگاه شوی» (طبقات آیات، خلیل الله صبری، ص ۲۸).

مفسران و تاویل گران کلام الهی بر آنند که داستان آدم و حوا در قرآن از ارزش والائی حکایت میکند که الله برای انسان قائل بوده است. چرا که از همه فرشتگان میخواهد که در برابر آدم سر تعظیم فرود آورند. که البته شیطان رجیم از فرمان خدا سرپیچی میکند و از بهشت به بیرون رانده میشود. اما واقعیت این است که داستان آدم و حوا به این جا ختم نمیشود بلکه به محکومیت و بندگی، خواری و حقارت آدم و بیرون راندن ش از بهشت پایان میگردد. چرا که جایگاه آنها در بهشت مشروط به فرمان بری و تسلیم و اطاعت بود امتناع از چیدن میوه درخت ممنوعه.

آدم و حوا، اما دچار فراموشی شده و به شیطان گوش فرا داده و فریفته وصف وی از میوه آن درخت ممنوعه میشوند. الله آدم و حوا را به زندگی در روی زمین محکوم نموده و از زندگی جاودانه محروم و آنها را میرا میسازد. حال آنکه الله شیطان را علیرغم نافرمانی آزاد گذارده که تا قیامت بزبید و کند آنچه میل و اراده ش بآن سو کشد. که به وسوسه ها و زشتکاری های خود پردازد و لباس عزت را از تن آدم بیرون آورد (حجر- ۳۶-۳۷، خلیل الله صبری، ص ۴۸۵). الله شیطان را آزادی دهد اما از انسان می خواهد که بنده و مطیع و فرمانبر او باشد.

الله بازگشت انسان به بهشت را مشروط ساخته است به تسلیم و اطاعت و بندگی و عبودیت تا قیامت، نه تنها در باور و ایمان بلکه در رفتار و کردار. نه تنها هرگز لحظه ای از اندیشه به الله نباید غفلت کنی بلکه باید احکام شرع را آموخته و بطور روزمره در عمل پیاده سازی. نخست باید که آداب نجاست و طهارت را بجا آوری. غسل کنی و وضو گیری تا بتوانی پیشانی خود را به خاک آستان او به سایه و به حقارت و خواری خویش و شکوه و عظمت الله بطور روزانه در سجده های طولانی اعتراف نمایی.

شاهدی در دست نیست که الله در انسان عقل و خرد، نهاده بوده باشد. اما میتوان فرض را بر این گذاشت که الله به چنین خیری دست زده و این نعمت را به انسان ارزانی داشته است. اما تردید نتوان داشت که در بکارگیری آن، الله انسان را آزاد و خود مختار نساخته است. انسان باید عقل و خرد خود بکار گیرد تا بعمل در آورد امر و اراده خداوند را و نشان دهد که تعهد تام و تمام به دین الهی داشته و هرچه بیشتر به وجود و

واجب الوجود و لایتناهی، آگاه و دانا و بینا شود. بنا بر تعلیمات اسلامی، انسان وقتی به قله رفیع خود شناسی صعود خواهد کرد که بندگی و عبودیت در برابر خداوند را به رتبه های بالاتری ارتقا دهد تا آنجا که خود صاحب کرامت و تقدس و عصمت شود، معصوم و خطاناپذیر، به گونه ای که جلوه گر نور الهی شود، مثل آیت الله ها و مراجع تقلید. البته عارف و صوفی و درویش نیز در پی این وحدت و فنا شدن هستند. آیت الله ها و حجت الاسلام ها، علما و فقها، بنده ی حرفه ای الله هستند. آنها احکام الهی را مو به مو به اجرا در آورده و زندگی خود را در عبودیت به الله میگذرانند. بعضی از آنان تا آنجا به پیش رفته اند که با الله یکی شده و مانند الله حکومت بر جهان را تنها شایسته خود میدانند. در بهترین وجه ش این بدان معنا است که انسان زمانی به انسانیت خود دست می یابد که وجود و هستی خود را انکار کند تا به الله هستی بخشد. در پی این استدلال است که فیلسوف معروف دکتر عبدالکریم سروش، پیامبر اسلام را بشری میخواند که بشیر گشته است، ادعایی که حوزه نشینانی همچون آیت الله سبحانی را خشمگین ساخته است. چون کلام بشر جای چون و چرا دارد، اما کلام الهی چون و چرا ناپذیر است، کلامی است که هیچ بشری قادر به ساختن مثل و شبیه آن نیست. اما سروش معتقد است که هستند انسان هایی استثنا در عقل و خرد که مثل محمد، به مرحله ای از کمال میرسند که موفق میشوند سرشت و خصلت انسانی را در خویش نفی نموده و مانند محمد در خدای خود فنا شوند. حوزه نشینان میگویند اول و آخر انسان در بندگی است و در راس و مرتبه فوقانی بندگی، آیت الله ها و حجت الاسلام ها، علما و فقها قرار گرفته اند که حق فرمانروایی بر دیگر بندگان را بدست آورده اند.

بنابراین، مسلمان هر چه آگاه تر به وجود و هستی الله میشود، کمتر میتواند به ماهیت و سرشت انسانی خود اندیشه کند. در قاموس دین اسلام، انسانی وجود ندارد. این الله است که دارای وجود و هستی است. این است که آیت الله ها و حجت الاسلام ها، علما و فقها در حوزه های علمیه عمر خود را در ارتقاء شناخت خود از الله است که میگذرانند، نه در باره شناسایی انسان و چگونگی موجودیت و هستی او. هر چه به الله نزدیکتر میشوند، هر چه بیشتر به عظمت او پی میبرند، با خصلت و تواناییهای نامحدود و سرشت آفریننده انسان، بیگانه و بیگانه تر میگردند. این است که دینداران حرفه ای بعضا صدها سال است که به تفسیر و تاویل کلام الله پرداخته اند و در درک حکمت الهی غرق گشته اند. بعضی دیگر، اما به علم کافی و استخراج احکام و قانونمندی های اسارت و بندگی از متن کلام الله و یا حدیث و روایات، نسل پس از نسل پرداخته و صدها رساله های توضیح المسائل تالیف نموده اند بدون اینکه یکی با دیگری تفاوتی داشته باشد. رساله های فقها، بدون استثنا با احکام تقلید و تبعیت آغاز گردیده و به اصل فرمانروایی و فرمانبرداری خاتمه می یابند. آموزش و پرورش بندگی یک وظیفه الهی است.

دینداران حرفه ای، آیت الله ها و حجت الاسلام ها، فقها و علما، تاکنون هر چه کتاب به نگارش در آورده و کتاب خوانده اند، کتاب هایی بوده است که هستی و لایتناهی بودن وجود الله را مورد بررسی و بازرسی و ستایش قرار داده اند. درباره اوامر و احکام و سخنان فناناپذیر و ابدی الله بوده است، در باره کتابی بوده است که بزعم آنان حقایق مطلق و ابدی در آن بیان گردیده است (و بر آن روش رئالیسم نام نهاده اند). در باره قرآن و کلمات الهی بوده است. چه نیازی است که انسان در پی حقایق وجود خویش باشد. باید در پی معاد شناسی و یا امام شناسی بود. بی دلیل نیست که در ادبیات اسلامی نیست خبری از ادبیات انسانی، ادبیاتی که هدفش شناخت انسان و تاریخی که انسان بوجود آورده است، بوده باشد. بی دلیل نیست که فقها از شنیدن کلام فلسفی جانشان به لرزه افتاده و از آموزش آن پیوسته جلوگیری کرده اند. معروف است که وقتی علامه محمدحسین طباطبائی، یکی از نام آورترین فیلسوفان جهان شیعه، از تبریز به قم میروید که به تدریس فلسفه مشغول شود با مخالفت سرسختانه آیت الله بروجردی روبرو میشود. بی دلیل نیست که شناخت مسلمان از انسان از رشد و باروری باز ایستاده و نسبت به خصلت و جوهر انسانی خود جاهل و نادان مانده است. بدین لحاظ الله هر چه در ذهن مسلمان شکوه و جلال بیشتر می یابد، انسان در ذهن اش ناچیزتر و حقیرتر میشود. چرا که در نظر انسان بنده، حقایق غائی و نهائی، با کلام شفاف الهی بیان شده است. انا اله و انا الیه راجعون. وقتی که خداوند همه انسانها را بیک سو رهنمون میسازد و همه را به حضور خود فرا میخواند، انسان چه نیازی دارد که در پی جستجوی حقایق نوین در باره کیستی و چیستی انسانی خویش حیران شود؟

الله نه یک بار بلکه صد ها بار، در کتاب آسمانی خود، بر مالکیت خود بر جهان و بندگان تاکید میکند و به بندگان هشدار میدهد که هرگز نمیتوانند چیزی را در ضمیر خود پنهان دارند و لاجرم گریزی از بندگی نیست.

«بدانید که هر چه در آسمان ها و زمین است از آن خداست شما در هر حال و هر فکر که باشید خدا از آن آگاه است- روزیکه بندگان بسوی او بر میگردند آنها را از یکایک اعمال آنان آگاه میکند- خدا بهمه چیز داناست» (نور- ۶۴) (خلیل الله صبری، ص ۲۷).

حجت الاسلام محمد خاتمی، رئیس (جمهور) سابق کارگزاران ولایت فقیه، در خطابه اخیرش که در خانه هنرمندان به مناسبت عاشورا ایراد نمود ضمن ستایش شهادت حسین بعنوان یک انسان آرمان خواه، معلم و پیشوای آزاده، باین نتیجه میرسد که انسان بدون آرمان انسان نیست، چون رشد و باروری انسانیت را نبود آرمان محدود میکند. در تعریف کسی که آرمانخواه است- نه بطور کلی بلکه در شکل خاص «متعادل و متعالی» آن میگوید:

«آن کسی ست که خواستار نظمی در این جهان است که درون آن انسان احساس هویت، حرمت و آزادی کند؛ نظمی که انسان در آن به لحاظ مادی و معنوی برخوردار باشد؛ نظمی که در آن انسان احساس حقارت نکند» (خبرنامه آفتاب، ۱۸ دی ۱۳۸۷).

در پاسخ به این سوال که این نظم چگونه نظمی ست و یا چگونه واقع خواهد شد، خاتمی یک دور یکصد و هشتاد درجه ای میزند و در نهایت تعلیمات حوزه ای خود را آراسته و پیراسته باز تولید میکند و چنین اظهار میدارد که:

«در چنین نظمی، آرمان انسان آرمانخواه، معطوف به نظامی است که جز خدا در آن پرستیده نشود. چرا که همه انسانها از همه جهان، جز خدا برترند و بنابراین درخور انسان نیست که بنده و برده چیزی جز خدا باشد. یعنی آزاد شدن از همه قیودی که جز خداست و آزاد کردن انسان و احساس آزادی در جهان» (همانجا).

بزبان ساده تری به عقیده حجت الاسلام خاتمی، آزادی در بندگی است، و بندگی خود آزادی ست. باین معنا که آنکه بنده خدا ست، دیگر نمیتواند بنده و پرستنده ی دنیا و یا موجود دیگری شود. اگر هستی خود را در خدا بینی نه بگیر و ببندی است و نه حقارت و خواری. آزاد هستی به حد نهایی اگر تنها و تنها خدا پرستی و چیزی جز آن نپرستی. حجت الاسلام باین سادگی ابتدایی ترین اصل آزادی را زیر پا میگذارد در آن رویا که به دین اسلام جامه ی انسانی و آزادی خواهد پوشاند، جامه ای که هرگز به تن اسلام در نیاید. اگر انسان به پرستش آنچه که میخواهد دوست دارد، آزاد نباشد به چه چیزی میتواند آزاد باشد. نظامی که بر اساس پرستش خدا برقرار میشود، نظمی ست که یکتاپرستی اجباری میشود و تحمیلی. حجت الاسلام بعید بنظر میرسد که به ضد و نقیض کلام خود آگاه باشد. چگونه میتوان آزادی و آزادیخواهی که حسین جان خود را برای حصول بآن باخت با بندگی انسان در برابر ذات الهی سازگار یافت. چگونه میتوان اندیشه آزادی را با مراسم روزانه حمد و ستایش و اعتراف روزانه به حقارت و خواری در سجده های طولانی که الله بر مسلمان واجب نموده است، هماهنگ ساخت؟ باید پرسید که آیا تکرار مراسم اعتراف به بندگی و خواری و حقارت بطور روزانه انسان را آزادمنش بار خواهد آورد و یا بندگی و اسارت را در ذات او نهادین میسازد بی آنکه خود بدان آگاه باشد؟ تاریخ مسلمانان از جمله کشور ما ایرانیان نشان میدهد که حقیرسازی خویش بطور روز مره در وجود او بجای آنکه خوی انسانی و آزادی خواهی را در مسلمان پرورش دهد، خوی سلطه پذیری، تحمل سرکوب و ستم را نهادین ساخته است. کسی که چشم بسته بر حسب عادت سر بر آستان موجودی بنام الله می نهد، به سادگی سر تعظیم در برابر هر قلدری فرود آورد. بنده ای که نپرسد که این خدای شکوهمند که منشا هستی ست، چه نیاز به حمد و ستایش، رکوع و سجود من نه یکبار بلکه دهها بار، هم در صبح سحر و هم نیمه روز و هم از سر تا پایان شب، دارد، براحتی به اسارت و حقارت تن در دهد و داده است. اگر اسلام درس آزادی و انسان خواهی میداد، باید در مقطعی از یک هزار و چهار صد سال تاریخ خود آن را به ظهور رسانده باشد. بیش از یک هزار سال است که مردم ایران برای شهادت امام حسین چه اشکها که نمیریزند و چه خود زنی ها که نمیکند، ولی مردم ایران را نه تنها به سر حد آزادی رهنمون نساخته است بلکه هر چه بیشتر آنها را به پذیرش اسارت و بندگی سوق داده است. امام حسین در مصاف با یزید نشان داد که یک انسان استثنائی بود، او از جاه و مال گذشت، زندگی خود و همراهان و همسر و فرزندان خود را فدا ساخت که خشنودی الله را تحصیل نماید. بر آن باور بود که خدا او را باین دنیا آورده است که الگوی بندگی را به مخلوق الله نشان دهد. امام حسین بنده ای مظلوم بود که جان خود را برای بزرگی و عظمت الله فدا ساخت. باین ترتیب حماسه عاشورا، به بزرگترین حماسه بندگی در برابر خداوند برای آموزش نسلهای آینده تبدیل گردیده است. آنچه بزرگداشت سالانه

شهادت امام از یک نسل به نسل های بعدی انتقال داده است خوی انتقام جویی بوده است و خونخواهی، نه خوی انسانی و آزادی خواهی. در آتش انتقام از یزید و شمر ملعون است که شیعه ی شیفته تشنه لبان میسوزد.

آموزش بندگی نه تنها محور اصلی علم کافی و یا علم فقه در حوزه های علمیه است بلکه محور اصلی خطبه ها و روضه های شهادت و موعظه های آیت الله ها در مراسم نماز های جماعت است و در سطح جامعه بطور گسترده ای تبلیغ و ترویج میشود. آیت الله امامی کاشانی یکی از اعضای برجسته شورای فقها (نگهبان) در حالیکه لوله تفنگ کلاشینکف را در دستش میفشرد به عنوان امام جمعه موقت تهران، به شیفتگان دین چنین میگوید:

«انسان در تمام نعمت ها و حرکات باید خدا را مالک و خودش را بنده خدا ببیند، آن وقت رشد میکند» (خبرنامه فارس، ۴ بهمن ۱۳۸۷).

رشد و تحصیل کمال در بندگی اصل اساسی تداوم دین و حکومت دینی است و در باره آن کوچکترین اختلافی در میان شیفتگان حرفه ای دین وجود ندارد. وای اگر انسان بخود و کیستی و چیستی خود بیاندیشد، تباهی است و سیاهی، افول است و تاریکی. همچنانکه وی در همان خطبه اظهار میدارد که:

«اگر انسان در لذت ها فرو رفت و خدا را ندید، قامتش به اندازه طبیعت می شود و دیگر آسمان و ماورای خود حتی جهان را هم نمی بیند، بلکه خودش را می بیند، در لذت غرق می شود، از لذات معنوی بی بهره می شود و زندگی اش تباه می شود» (خبرنامه فارس، ۴ بهمن ۱۳۸۷).

برای پیش گیری بروز این آفت خانمانسوز، فرو رفتن در لذت و پرداختن بخود، وی به شیفتگان ساده دل دین چنین سفارش میکند که:

«در خانه ها با دلالت، راهنمایی و نصیحت باید فرزندان را به سمت نماز هدایت کرد و به آن ها گفت این نماز است که آینده آن ها را می سازد. اگر انسان چنین نکند، این جاست که از مرحله آدمیت و انسانیت خارج می شود» (خبرنامه فارس، ۴ بهمن ۱۳۸۷).

اگر کسی بخواهد بطور جدی رمز و راز تداوم استبداد در فرهنگ و تاریخ و در ثبات و استحکام رژیم دین به تجسس بپردازد، کلید آنرا میتواند از حجت الاسلام خاتمی و آیت الله کاشانی، به عاریه بگیرد: نهادین ساختن بندگی و گریز از طبع و طبیعت انسانی.

حال آنکه با کمی دقت به روشنی میتوان مشاهده نمود که نادیده گرفتن خویش و پذیرش بندگی، مایه اصلی فساد است در شخصیت و هستی انسانی. چرا که هر چه خود کمتر بینی و بیشتر و بیشتر خدا را بینی، با اوست که عهد و قرار داد می بندی. به این معنا که او را ناظر بر اعمال خود میکنی، چون بعنوان مسلمان هرگز نی آموخته ای که خویش را بر رفتار و کردار ناظر سازی. مگر نه اینکه الله ست قاضی و حسابرس نهایی؟ مگر نه اینکه باید برای حلال و حرام و انجام فرائض دینی از جمله حمد و ستایش و اعتراف روزانه به ذلت و خواری خویش به او پاسخ گویی؟ به این دلیل، مسلمان پای بند هیچ یک از قرارداد های اجتماعی نیست. چون به قانون برتر، به قانون الهی و نهایی ایمان دارد و عمل میکند در خود نیازی نمی بیند که ارزش و احترامی برای عهد و تعهد درونی و یا قوانین و قراردادهای اجتماعی قائل شود. امام حسین پایبند پیمان خود با الله بود که آماده شد تا آخرین قطره خون خود خون بریزد. امام خمینی نیز چون با الله قرارداد بسته بود، دین را بر مسند قدرت نشاند، چرا که او بخوبی از وجود بندگی در نهاد مسلمان ایرانی آگاه بود. چراکه صد ها سال نسل پس از نسل، آیت الله ها و حجت الاسلام ها، فقها و علما، نهادین ساختن بندگی در گفتار و کردار ایرانی، در فرهنگ و تاریخ و ادبیات و نیز رسم و رسوم و عادت های روزانه ملت را حرفه تخصصی خود ساخته بوده اند. هیچ کس تاکنون همچون امام خمینی به ریشه ی عمیق بندگی در روح ایرانی آگاهی نداشته است. بی جهت نیست که او لقب امام گرفته است.

خداوند خامنه ای و کارگزاران ش، همه بدون استثنا پایبند قرارداد خود با الله هستند. در سوی برقراری یک جامعه بر حسب اراده الله است که

تبع و تازیانه بر گرفته اند و از ریختن هر خونی کوچکترین شرمی بخود راه ندهند. آیت الله ها و حجت الاسلام ها و کارگزاران شان آماده اند که ایران را در راه الله به یک خاوران (گورستان دسته جمعی جوانان دگراندیش که در سالهای ۶۰ بدست دژخیمان رژیم دین در راه الله قتل عام گردیدند) بزرگ تبدیل سازند.

برای لحظه ی کوتاهی هم که شده است بنگرید به تاریخ فرمانروایی در کشورهای مسلمان. از کدامیک از فرمانروایان میتوانید نام ببرید که برای قراردادهای اجتماعی و یا قانون ارزش و احترامی قائل بوده اند: شاهان گذشته ایران؟ و یا آیت الله ها و حجت الاسلام ها، حاکمان امروز؟ حسنی مبارک مصری؟ شاه عبدالله اردنی و یا سعودی؟ سرهنگ قذافی؟ یاسر عرفات و یا جانشینان فتحی و یا حماسی او؟ کدام یک از این مسلمانان هرگز ارزشی برای قانون قائل بوده اند؟ حتی جوجه دیکتاتوری مثل احمدی نژاد برای مجلس قانونگذاری اسلامی تره هم خورد نمیکند. این فرمانروایان، همه مسلمان بدنیا آمده اند، روی به کعبه نموده و سر به آستان الهی ساییده اند. در اکثر کشورهای اسلامی هرگز نیازی برای تدوین قراردادهای اجتماعی و شناخت حق و حقوق انسانی به وجود نیامده است. چرا که مسلمان تسلیم الله است و اطاعت و فرمانبری از بدو ورود باین جهان در سرشت او نهاده شده است. این محرومیت را میتوان سبب اصلی عقب ماندگی جوامع اسلامی دانست نه لزوماً توطئه استعمار خارجی، همچنانکه پیش از این انقلابیون چه اعتقاد داشتند و هم اکنون انقلابیون اسلامی ادعا میکنند. جامعه مسلمانان به دلیل پذیرفتن استعمار داخلی و پرورش خوی بندگی ست که زیر بار استعمار خارجی رفته است.

در منظر فرمانروایان جوامع اسلامی، ملت هرگز چیزی بیشتر از رعیت نبوده است. وقتی امام خمینی بر مسند قدرت جلوس کرد اولین فرمانی که صادر نمود، فرمان وحدت کلمه بود. از همان آغاز او همچون خدا و پادشاهان، ارباب و مالک جان و مال مردم گردید. او خود را به الله مسئول میدانست، نه به مردم ایران. رعیت تنها میتوانست یک سخن بگوید، و یک سخن بشنود. همه باهم باید همرنگ و هم صدا و هم آهنگ میشدند. تخلف و سرپیچی از اراده امام، محاربه با الله محسوب میشد. رعیت ها نیز به بیرون جهیدند و با رای خود اعلام کردند بنده الله، بنده امام نیز هست. مگر در شرایط کنونی ولایت فقیه و کارگزاران ش به اندازه عدسی برای قراردادهای اجتماعی ارزش قایل اند؟ آیا سرکوب و زندان و شکنجه به جرم سخن گفتن جزئی از قراردادهای اجتماعی است؟ حد و قصاص و سنگسار، قرارداد با الله است و یا بخشی از قراردادهای اجتماعی؟ آیا صدور فرامین مبنی بر مصادیق حجاب و بدحجابی را میتوان جزئی از قراردادهای اجتماعی دانست؟ آیا نظام ولایت فقیه پای بند قرارداد با الله است و یا قرارداد اجتماعی؟ در جوامع اسلامی تنها آنان که با الله قرارداد بسته اند حق سخن گویی به آزادی را دارند. وقتی خداوند خامنه ای به «گفتگو» با آمریکا، «نه» میگوید. بگیر و ببند است و تنبیه و مجازات، اگر از این فرمان تخلف کنی و آری گویی و خواهان مذاکره و گفتگو با آمریکا شوی. چون که آری گویی به گفتگو و مذاکره با دشمن در واقعیت حکم عقل و خرد است و به نفع ملت و نفی بندگی. چه شود اگر نه گوئی به فن آوری هسته ای و غنی سازی اورانیوم؟ معلوم است که به قول آقای رئیس جمهور میشوی یک «بزغاله» به این معنا که ذبح ش هم حلال است و هم ثواب. اگر قدری بیشتر در این نه گویی اصرار ورزی، جاسوس خود فروخته شناخته می شوی و به جرم خیانت و محاربه با الله بدار مجازات آویخته شوی. چرا که فرمانروایان وظیفه دارند که از قراردادهای الهی تبعیت و پیروی کنند، از قراردادی که با امام منتظر مبنی بر تحکیم و تداوم نظم و انضباط ارباب – رعیتی بسته اند.

ولایت فقیه و کارگزاران ش همه پای بند به قراردادهای الهی هستند: جنگ با کفر و باطل بر هبری شیطان بزرگ و دست یابی به اسلحه نهایی برای تادیب سرکشان و متمرّدین امر الهی است. ولایت فقیه و کارگزاران ش خود را مسئول اجرای قرارداد با الله و عملی ساختن اراده او میدانند. آمادگی کامل دارند هزینه سیاستهای خود به نفع ذات الهی را بپردازند، حتی اگر تحریمات اقتصادی و جنگ و خونریزی و ویرانی باشد. حاضرند که این بار گران را بر پشت خمیده رعیت بگذارند تا الله را خشنود و راضی سازند. این خشنودی و رضایت الله است که هیات های عریض و طویل نظارتی و اجرایی بوجود آورده اند که سوابق و پرونده و پیشینه رفتاری و فکری داوطلبان نمایندگی مجلس شورای اسلامی را بجورند تا مطمئن شوند که التزام عملی به بندگی در برابر الله دارند.

واقعیت آنست که تنها فرمانروایان نیستند که به افراد ملت همچون رعیت و بنده می نگرند و پای بند قرارداد با ذات الهی هستند. مسلمان نیز به همنوعان خود همچون بنده نگاه میکند و به قرارداد خود با خداوند بی اندازه ارزش قائل است. مسلمان در کنار بنده ای دیگر میایستد و در

جماعت بندگان در اشتراک و هماهنگی با آنها به بندگی و حقارت و ناچیزی خود در برابر الله اعتراف میکند. آنچه در عبادت های جمعی و یا نماز های جماعت رخ میدهد، همبستگی بین یک، یک مسلمانان با الله است که تجدید میشود نه همبستگی مسلمانان با یکدیگر، آنچه آنها را به یکدیگر نزدیک ساخته است، هیچ نیست مگر ابراز بندگی در برابر خداوند. با خداوند است که آنها سخن میگویند، و همه بیش از یک چیز هم نگویند که ما بنده ایم و تو بنده نواز که تو ار بابی و مالک. ما همه رعیت هایی هستیم مطیع و فرمانبردار. که ای باریتعالی تو همه چیز هستی و ما هیچ نیستیم.

مسلمان وجود خود را وابسته به انسان نمازگزاری که در کنارش ایستاده است نمیداند. بر این تصور است که هستی او ناشی از خداوند است. خود را مستقل از دیگر بندگان خداوند می بیند. مسلمان بدلیل قراردادی که با خداوند بسته و رابطه بسیار ویژه ای که با خداوند دارد، به روابط اجتماعی و قراردادهای وابستگی های متقابل اجتماعی بی اعتناست. قرارداد با خداوند، مسلمان را مکلف میسازد که اعتقاد به توحید و یا تسلیم و اطاعت باید در حرف و عمل و با دیگر مسلمانان در برابر او هماهنگ باشد. با جماعت یکی شود و در جماعت تحلیل گردد و چپستی و کیستی خود را پنهان سازد. آن جا که دین و قدرت با هم یکی میشوند قرارداد با خداوند هم اجباری میشود. زن نمیتواند حجاب بسر نکشد، چون نشان نفی قرارداد با خداوند است، نشان انحراف از راه مستقیم است و بی عفتی و گمراهی. یعنی که نشان مقاومت است و شورش علیه بندگی. بعبارت دیگر قرارداد با خداوند، تظاهر و دورویی را در مسلمان نهادین میسازد. چون مسلمان با خداوند قرار داد بسته است، تنها به رابطه خود با خدا است که باید بیاندیشد. بنام او است که باید برخیزد و بخسبد و هر امری را با نام او ست که باید آغاز نماید و به پایان رساند. مسلمان به رابطه خود با خداوند خود بیشتر اهمیت میدهد تا رابطه خود با انسانی دیگر. رابطه او را با انسانی دیگر خدا است که تعریف میکند. باین دلیل مسلمان خود را بسیار مسئول نسبت بخداوند میداند ولی مسئولیتی نسبت به هم نوع خود ندارد. چون در برابر خداوند همه افراد بشر مساوی و برابرند. همه بنده او هستند و حتی بین زن و مرد هم تفاوتی نمی گذارد و در آیه ۱۹۵ سوره آل عمران میگوید: هر کس از زن و مرد به جزای عمل خود خواهد رسید (قرآن مجید، ترجمه فارسی، ص ۱۵۸).

بدلیل مسئولیت در برابر خداوند، مسلمانان فرمانبر مثل فرمانروایان شان در برابر انسان و قراردادهای اجتماعی احساس مسئولیت چندانی ندارند. باین دلیل هیچ امری سرانجام نگیرد، اگر ستایش و تعظیم و تکریم نکنند. اگر تملق و چاپلوسی نکنند. از تقلب و گرفتن و دادن رشوه و دروغ گفتن شرم و حیا هم ندارد. آقای احمدی نژاد یک مسلمان نمونه است. در بندگی او نسبت به خداوند کوچکترین شک و تردیدی نیست. وی از هر کذب و نارو و حيله و اتهامی برای خدمت به خداوند خویش رویگردان نیست. به سخنرانی او به مناسبت بیست و نهمین سالروز انقلاب اسلامی بنگرید. نصف آن دروغ زنی است و نصف دیگر اتهام و کینه جوئی. وی وقتی سعادت و پیشرفت، سر بلندی و سرفرازی ملت را وابسته به دست یابی به فن آوری هسته ای معرفی میکند، کیست که نداند که او دروغ میگوید. کیست که نداند که برای رضای الله است که اندیشه سلطه بر جهان اسلام را در سر میپروراند. او از اهداف صلح آمیز حرف میزند ولی آرزوی جهاد و شهادت، یعنی جنگ و خونریزی در سر می پروراند. سخن از آزادی میراند ولی مخالفان خود را به شکنجه گاه های اوین میفرستد.

مسلمان طهارت میگیرد، نماز میخواند، خمس میدهد، روز عاشورا گریه میکند، بر سر و سینه خود هم میزند، روز عید قربان، گوسفند میکشد و بینوایان را طعام میدهد، و غیره و غیره. اما اینجا و آنجا، رشوه ای هم میگیرد و دروغی هم میگوید تا کارش راه بیافتد. این اعمال را همه خداوند ضبط نموده و در نامه اعمال انسان یادداشت میفرماید. مسلمان نیز از عقل و خرد هدایی خداوند استفاده نموده، کارهای پسندیده و ناپسند را در ترازو قرار میدهد و وزن میکند. مواظب است که موازنه برقرار باشد. بعبارت دیگر مسلمان هر عمل زشتی را با یک عمل نیک میتواند جبران سازد. بنابراین کمتر مسلمانی را دریایی بویژه آنان که بر اریکه قدرت نشسته اند و قعی به قراردادهای اجتماعی بگذارد. این سبب شود که مسلمان در روابط اجتماعی پای بندی به اصل و اصولی نباشد. چون پایبند به اصل و اصول الهی ست. مسلمانی که شفیفته بندگی ست حاضر است قمر را بیرون کشیده و سر آنرا که به آزادی سخن گفته است بر زمین افکند. چرا که بنده بی خبر مانده است از انسان بودن خویش، از حق و حقوقی که او را جدا از حیوان ساخته است، محروم مانده است، بی آنکه خود بدان آگاه باشد، چرا که به بندگی خود خو گرفته است.

مسلمان نمیتواند بخود همچون انسانی خودمختار و مستقل و آزاد بنگرد. چون او بندگی را از پدران و اجداد خود بارث برده است، هرگز با ایده

آزادی و آزاداندیشی خو نگرفته است. نه تنها آنرا زیبا نمیداند بلکه آنرا خوفناک میبیند. آزادی که جوهر اصلی ساختار وجود انسان است برای مسلمان چیزی ست شیطانی. آزادی یکی میشود با بیعاری و بی بند و باری، بی عفتی و عفت سوزانی و بسیاری از امراض و عوارض دیگر اجتماعی و یا کمی زودتر اشاره شد بقول آیت الله امامی کاشانی میشود، لذت. مسلمان حاضر است در راه خدا هر هزینه ای از جمله جان نثاری را به پذیرد، اما هزینه آزادی را هرگز حاضر نیست که پردازد. باین دلیل مسلمان باید در شرایط کنونی در دو صحنه نقش بازی کند. در یک صحنه در نقش بنده با بندگان دیگر خدا به رقابت بر می خیزد و ظاهر خود را قابل قبول میسازد. اگر مرد است ته ریش میگذارد، پیرهن بدون یقه و آستین بلند به تن پوشد، و با عیش و نوش و خوشگذرانی خود را غریبه نشان میدهد. در پنهان اگر مشروبات نشاط بخش به چنگ ش افند، هرگز ابایی در مصرف آن نکند. در حالیکه در ظاهر تقوا و پرهیزکاری و خدا پرستی از سر و پایش سرازیر است. در عین حال وقتی کار ثبت احوال و انعقاد قراردادی به گره افتاده باشد با اسکناسی پنهان در لابلای اسناد و یا ارائه گواهینامه یا کارت شناسائی و غیره، آن گره کور را میگشاید. مسلمان زن، بنده مضاعف است. همه هرچه دارد باید بزیر حجاب پنهان سازد. وای بآن روز که زن بنمایش بگذارد آنچه زیر حجاب پنهان ساخته است. یعنی آنچه که زن در واقعیت هست. اما وجود زنانه او هم الله را به نابودی تهدید میکند و هم بنده مذکرش را. چهره زن، چشم و ابرو و دهانش و نیز برآمدگی های اندامش هم نفی فرمان الهی هم بر انگیزد احساسات بندگان مذکر و کشاند آنها را بگمراهی. به همین دلیل زن هم باید بنده خدا باشد و هم بنده ی بندگان او. بعبارت دیگر، مسلمان را، آزادی به هراس و وحشت میاندازد زیرا که در آزادی است که بنده میمیرد و انسان به ظهور میرسد. تنها در چنین شرایطی است، دورویی و ریا و حیلہ رخ اش آشکار شود. در جامعه ما، مردم در انتظار امام زمان هستند اما هرگز به انتظار ظهور انسان نیستند، انسانی که حق و حقوقش را بر حق و حقوق الهی و حق و حقوق ولایت فقیه ارجح دانسته و بندهای بندگی و رعیتی را پاره ساخته و خود و همه بندگان را آزاد سازد. تنها در آزادی است که انسان میتواند قراردادهای اجتماعی را فرمانروا نموده و قراردادهای الهی را بازگون سازد. انسان مسلمان باید تصمیم بگیرد که میخواهد بنده خدا باشد و یا انسانی آزاد. یکی، مانند در فقر و محنت و عقب ماندگی ست، دیگری شاهراه ترقی و پیشرفت است و یافتن حقایق نوین و همبستگی اجتماعی .